جلسه 471

دوشنبه 13/02/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که مرحوم آخوند فرمودند عموم شمول المفهوم است لما یصلح أن ینطبق علیه.

بعد فرمود: و بذلک یخرج لفظ العشرة. چون لفظ عشرة صادق بر وحدات خودش نیست. اگر گفتند اکرم عشرة عالم، بر هر کدام از این ده نفر عشره صادق نیست. ولذا عشرة و یا اسم دیگر عدد از ادوات عموم نیستند.

این فرمایش ایشان مواجه شده است با اشکال. اشکالی که مطرح می شود این است که ما اولا ادوات عموم را منحصر به عموم به لحاظ افراد که نمی دانستیم. عموم چه بسا به لحاظ اجزاء بود. مثل اکلت کل السمکة. و در اکلت کل السمکة مگر سمکه بر کل جزء صادق است؟ رأس السمکة مگر سمکه است؟ فوقش عشرة هم همینطور باشد.

وانگهی اشکال می شود که خب علماء مگر بر یک فرد صادق است؟ این فرد علماء است یا عالم است. خب این فرد علماء نیست. یا کل عالم، خب یک فرد که کل عالم نیست. چه جور شما در کل عالم می گوئید که مدخول که عالم است صادق است بر این فرد، یا در علماء مفرد که عالم باشد صادق است بر این فرد، ولو کل عالم صادق نیست، اما مدخول کل یعنی عالم صادق است. یا العلماء صادق نیست بر این فرد، ولکن مفرد آن صادق است. خب اکرم عشرة عالم هم شما به لحاظ مدخول حساب کنید. چه جور در کل عالم به لحاظ مدخول حساب می کردید می گفتید هذا الفرد عالم و إن لم یکن کل عالم، اکرم عشرة عالم هم هذا الفرد عالم وإن لم یکن عشرة عالم.

ولذا به این نحو به کلام مرحوم آخوند اشکال گرفته شده است.

لعل مقصود مرحوم آخوند این باشد که ما اگر به لحاظ مدخول بخواهیم حساب کنیم، عشرة عالم، عشره استیعاب جمیع افراد عالم را نمی کند. عموم استیعاب جمیع افراد بود، مثل کل عالم یا العلماء قاطبة. اما عشرة که استیعاب جمیع افراد عالم را نمی کند. عموم استیعاب جمیع افراد است. عشرة فقط ده عالم را شامل می شود نه بیشتر.

پس به لحاظ مدخول حساب بکنید که عشرة از ادوات عموم نیست، لایستوعب جمیع الافراد. اگر به لحاظ خود عشره حساب می کنید، عشره یک مفهومی است ذو اجزاء، شامل اجزائش می شود ولی به این عموم نمی گویند. انسان هم ذو اجزاء است شامل جمیع اجزائش می شود من رأسه ویده و رجله. عموم آن چیزی است که مفهومی را بیان کند و دلالت کند بر یک مفهومی که مقتضی شمول واستیعاب است. یعنی شمول و استیعاب را به دلالت لفظیه بفهماند، نه اینکه یک خصوصیت واقعیه ای را ما از لفظ بفهمیم که این خصوصیت واقعیه ذات اجزاء است. هر مرکبی اسمش همینطور است. یخچال هم مرکب است اجزائی دارد، موتور یخچال جزئی از یخچال است پس باید بگوئیم یخچال از ادوات عموم است. مگر هر اسمی ما برای مرکب گذاشتیم که شامل اجزاء خودش می شود این می شود ادوات عموم. باید ادات عموم دلالت بکند دلالة لفظیة بر افاده شمول و استیعاب. نه اینکه لفظ یک معنایی را بفهماند که این معنا مرکب است دارای اجزائی هست، اینکه نمی شود عموم. هر مرکبی که دارای اجزائی هست خب دلالت می کند بر اجزائش.

والحاصل اگر عشره را به لحاظ مدخولش می خواهید بسنجید عشرة عالم، خب اینکه دلیل بر استیعاب جمیع افراد نیست، با جمیع عالم فرق می کند. اگر به لحاظ خود مفهوم عشره می سنجید، عشره یک مفهومی است که ذو اجزاء است، اما دلالت لفظیه بر شمول نسبت به آن اجزاء نمی کند. خصوصیت واقعیه معنای مرکب این است که شامل اجزائش می شود و این ربطی به ادات عموم بودن ندارد.

سؤال وجواب: عشره به لحاظ خود مفهومش مثل یخچال است، به لحاظ مدخولش ادات استیعاب نیست فقط ده نفر از عالم را شامل می شود نه بیشتر. ... پس نصف هم از ادوات عموم است؟! اکرم نصف العلماء. نصف هم خیلی است، صد تا علم نصفش می شود پنجاه تا. پس همه اینها را بگوئید ادوات عموم و ما را راحت کنید!!.

سؤال وجواب: عام مجموعی می رسیم، مثل العلماء، العلماء گاهی عام مجموعی است یا تعبیر کنید مجموع العلماء. مجموع در مجموع العلماء دلالت می کند بر استیعاب جمیع افراد عالم، منتهی با یک نگاه مجموعی نه نگاه استغراقی که بعدا توضیح می دهیم. مجموع بله از ادوات عموم مجموعی است چون دلالت می کند بر استیعاب جمیع افراد مدخولش یا جمیع اجزاء مدخولش منتهی بنظرة مجموعیة لا بنظرة استغراقیة. ...اجراء بشوند حرفی نیست، ولکن لفظ مجموع دلالت می کند بر استیعاب جمیع اجزاء این مدخول که العلماء است، تمام عالم ها را اجزاء العلماء حساب می کنیم می گوئیم مجموع العلماء. لفظ مجموع دلالت می کند بر استیعاب جمیع اجزاء علماء. ولکن عشره دلالت بر استیعاب جمیع افراد مدخولش نمی کند، فقط ده نفر را می گیرد. تازه لفظ نصف که از عشره بهتر است، نصف ممکن است صد عالم داشته باشیم پنجاه عالم را شامل می شود خیلی گسترده تر از عشره است، ولی شما هیچوقت توهم نمی کنید که نصف از ادوات عموم است.

این راجع به اسماء اعداد.

اما راجع به اسماء جمع مثل قوم، این هم همینطور است، قوم هم دلالت می کند بر یک معنای مرکبی که ذو اجزاء است. جماعت، قوم، قبیله. و خودش نیاز دارد به ادوات عموم. جائنی کل القوم. یا کل قوم یحشرون مع امامهم. خود اسم جمع که قوم است نیاز دارد به ادوات عموم، خودش از ادوات عموم نیست.

واین را هم عرض کنم: اگر شما اسم جمع را نکره بگیرید کل قوم، ظهور دارد در استیعاب افرادی به لحاظ اقوام مختلف. این قوم یک فرد از قوم است، آن قوم دیگر فرد دیگری از قوم است، و هکذا. اما اگر بگوئید کل القوم، نه، یک قوم واحد را در نظر می گیرید و کل القوم استیعاب می شود به لحاظ اجزاء آن قوم که تک تک افرادی هستند که در آن قوم زندگی می کنند.

سؤال وجواب: جائنی القوم بالاطلاق که می فهماند که کل افراد قوم آمده اند. مثل قرأت الکتاب، بالاطلاق می فهماند کل کتاب را خواندید. بحث در ادوات عموم است، والا جائنی القوم بالاطلاق می گوید همه آمدند. قرأت الکتاب هم بالاطلاق می گوید همه کتاب را خواندیم.

بحث دیگری که اینجا مطرح است این است که مرحوم آخوند فرموده است: عموم ولو تقسیم می شود به عموم بدلی واستغراقی و مجموعی. یک وقت می گوئید دانشمندی. یک وقت می گوئید جمعی دانشمندان، یک وقت می گوئید مجموع دانشمندان. اولی می شود عام بدلی، دانشمندی هر که باشد. دومی می شود عام استغراقی، جمیع دانشمندان. سومی هم که می گوئی مجموع دانشمندان می شود عام مجموعی.

اما فرق بین این سه قسم ناشی است از کیفیت حکم. فی حد ذاته اینها با هم هیچ فرق ندارند. تا کیفیت حکم اختلاف نداشته باشد این سه قسم بروز نمی کند. شما اگر حکمی را در نظر نگیرید نمی توانید تصور کنید سه نوع مفهوم را که یکی بشود عام بدلی ودومی عام استغراقی وسومی عام مجموعی.

مرحوم آخوند این را که فرموده است مواجه شده است با اشکال انبوه علماء که این حرفها چیست که شما می زنید. ما همینجوری هم می توانیم تصور کنیم عالم أی عالم کان. دانشمندی هر که باشد. جمیع دانشمندان، مجموع دانشمندان. اصلا حکمی هم ما در نظر نمی گیریم.

مرحوم محقق اصفهانی فرموده است که محال است که اختلاف در عام بدلی و استغراقی و مجموعی تابع اختلاف در حکم اینها باشد. چرا؟ برای اینکه حکم متأخر بالطبع است از موضوعش. محال است که اختلاف حکم موجب اختلاف موضوعش بشود که متقدم علیه بالطبع. حکم تأخر بالطبع دارد از موضوع، اول باید موضوع بحدوده و ثغوره تصور بشود بعد حکم جعل کنیم. محال است که موضوع یک نوع باشد اختلاف در حکم موجب بشود موضوع اختلاف پیدا کند. چون لازمه اش این است که متأخر بالطبع تأثیر بگذارد در متقدم بالطبع.

اقول: این فرمایش محقق اصفهانی اصلا درست نیست. چرا؟ برای اینکه آن کسی که قائل است که اختلاف بین این سه قسم در کیفیت حکم است، می گوید اصلا هیچگاه این موضوع ها با هم اختلاف ندارند نه قبل الحکم و نه بعد الحکم. اصلا این موضوع ها یک نوع لحاظ می شوند وبه یک نحو لحاظ می شوند. مثلا عام مجموعی و عام استغراقی، شما می گوئید همه دانشمندان، به یک جور لحاظ می کنید. منتهی حکم فرق می کند. نه اینکه وقتی حکم فرق کرد بالتبع موضوع هم فرق می کند. این را که ادعا نمی کنند. می گویند اصلا موضوع فرق نمی کند الی یوم القیامة. همه دانشمندان را شما لحاظ می کنید. یک وقت می آیید یک وجوب اکرام جعل می کنید برای همه دانشمندان، به جوری که اگر یک فرد اکرام نشد از این دانشمندان، این وجوب اکرام عصیان شد. یک وجوب اکرام هم بیشتر نبود رفته بود روی همه دانشمندان. ولذا اگر یک فرد از دانشمندان را اکرام نکنید این وجوب موافقت نشده است دیگر. اکرام دانشمندان دیگر هم که وجوب دیگری ندارد تا بگوئید خب لااقل آن وجوب دیگر را که رفته است روی اکرام بقیه دانشمندان امتثال کن. وجوب دیگری در کار نیست. اما در عام استغراقی هر فرد از دانشمندان یک وجوب اکرام دارد، تعدد وجوب اکرام است. می گوید همه دانشمندان را اکرام کن یعنی وجوب های متعدد دارید. والا موضوع در هر دو یک چیز است، همه دانشمندان.

مثال دیگری بزنیم برای تقویت اشکال مرحوم آخوند: شما یکوقت می گوئید چای وقند بیاور، ومقصودتان این است که یک وجوب هست رفته روی اتیان به چای وقند. به جوری که چایی بیاورند بدون قند، توهین به مهمان است. قند هم بیاورند چایی نیاورند او هم توهین به مهمان است. مهمان می گوید ما را مسخره کردید، خب اگر ندارید نیاورید، دیگر چای می آورید قند نمی آورید یا قند می آورید چای نمی آورید این بازی ها چیست؟. ولذا صاحبخانه به فرزندش می گوید برو چای وقند بیاور.

یک وقت نه، همین آقا به پسرش می گوید چای وقند بیاور. حالا یکی را هم بیاورد کافی است. چرا؟ برای اینکه فوقش آن دیگری را خودش می رود می آورد. چون جاهای آنها فرق می کند، چایی در آشپزخانه است و قند هم در سرداب است، حالا به او می گوید چای وقند بیاور، یکی را هم بیاورد باز به یک دردی می خورد. باید هر دو را بیاورد ولی هر کدام را آورد بالاخره یک وظیفه ای را انجام داده است. حالا آن وظیفه دیگر که وظیفه قند آوردن را انجام نداد باز باری از دوش مولا برداشته شده است. فوقش مولا خودش می رود از سرداب قند هم می آورد.

پس دو جور می شود گفت چای وقند بیاور. یک وقت نظر داری که یک وجوب واحد رفته روی آوردن چای وقند. این می شود عام مجموعی. حقیقت عام مجموعی اینجا هست. یک وقت می گوئید چای وقند بیاور یعنی چای آوردن یک وجوب دارد قند آوردن هم یک وجوب دارد می شود دو تا وجوب، می شود عام استغراقی.

پس اگر نبود این وجوب، فقط می گفتید قند و چای، آوردن قند وآوردن چای. هر چه به خودت فشار می آوری که دو قسمش بکنی مرحوم آخوند می گوید نمی شود. تا حکم را لحاظ نکنی، حکم واحد نباشد عام مجموعی نمی شود، و تا حکم متعدد نباشد عام استغراقی نمی شود. این محصل فرمایش مرحوم آخوند.

محقق عراقی فرموده: بخشی از فرمایش استادم درست است و بخشی از آن نادرست است. راجع به فرق بین عام مجموعی و استغراقی کاملا حرفش درست است. واقعا فرقی نیست بین عام مجموعی و استغراقی. فقط فرقش این است که در عام مجموعی وحدت حکم است، وحدت وجوب است. بله وحدت وجوب که شد بالتبع وحدت واجب هم پیش می آید. اما نه اینکه موضوع فرق بکند در عام مجموعی با عام استغراقی. نه موضوع هیچ فرق نمی کند. پس وحدت وجوب موجب عام مجموعی بودن می شود، یک وجوب اکرام برده روی همه دانشمندان. می شود عام مجموعی. در باب صوم اینجور است دیگر، یک وجوب امساک است رفته است روی امساک از اکل وشرب وجماع و بقیة المفطرات. یک وجوب، می شود عام مجموعی. اجتنب عن الاکل والشرب و الجماع. چون یک اجتنب است می شود عام مجموعی. حالا اگر چند اجتنب بود، اجتنب عن الکذب والغیبة و التهمة، می شد حقیقت عام استغراقی. حالا ادوات کل هم بیاورید چه بهتر. اجتنب عن کل من الغیبة والتهمة والکذب، می شود عام استغراقی. اجتنب عن کل من الاکل والشرب و الجماع فی نهار شهر رمضان می شود عام مجموعی. والا متعلقها چه فرقی کرد؟. اجتنب در عام مجموعی یک وجوب اجتناب است و در عام استغراقی متعدد است به تعدد موضوع.

محقق عراقی فرموده: اما فرمایش صاحب کفایه در رابطه با فرق عام بدلی و شمولی درست نیست. حکم هم نبود یک دانشمندی با همه دانشمندان فرق می کند. دو لحاظ است. لحاظ بدلی با لحاظ شمولی فرق می کند. این را نمی شود انکار کرد. اصلا وجوبی در کار نباشد، همینجوری می خواهیم تصور کنیم، می توانیم تصور کنیم عام بدلی را، بگوئیم یک دانشمندی، و می توانیم تصور کنیم عام شمولی را، همه دانشمندان.

بعد محقق عراقی فرموده: امتیاز عام بدلی وشمولی در مدخول ادات عموم است. بنابر این نتیجه می گیریم که ادات عموم هیچ کجا منشأ اختلاف نیست. در عام بدلی در مقابل شمولی مدخول ادات عموم فرق می کند. عالمٍ می شود بدلی، اما العلماء می شود شمولی. مدخولها فرق می کند. بله در عام استغراقی و مجموعی که دو قسم هستند از اقسام عام شمولی، آنجا اختلاف در حکم است. پس هیچ کجا اختلاف در ادوات عموم نیست. در عام بدلی در مقابل شمولی اختلاف ناشی است از اختلاف مدخول ادات عموم. در عام شمولی که دو قسم دارد استغراقی و مجموعی، اختلاف ناشی است از اختلاف در حکم.

اقول: انصاف این است که این فرمایش محقق عراقی در رابطه با عام بدلی و شمولی اصلش درست است که قطع نظر از حکم با هم اختلاف دارند. واقعا دو لحاظ است. دانشمندی با همه دانشمندان با هم اختلاف دارند. دو لحاظ است. لحاظ بدلیت و لحاظ شمولیت دو لحاظ است در موضوع، ولو هیچ حکمی نباشد. اما اینکه محقق عراقی فرموده است که اختلاف بین بدلیت و شمولیت ناشی است از اختلاف مدخول. ما نفهمیدیم یعنی چی. خب اکرم عالما أی عالم شئت بدلی است. اکرم کل عالم شمولی است. اختلاف مدخول کجا بود؟ هر دو نکره اند. این اکرم کل عالم اگر این کل نبود می شد اکرم عالما، بدلی می شد. کل سر آن در آمد شد اکرم کل عالم شمولی شد. اکرم عالما أیّ عالم شئت می شود عام بدلی، اکرم عالما تنها مطلق بدلی است. کل که بر سر این نکره در می آید می شود اکرم کل عالم می شود عام شمولی. پس چطور می گوئید اختلاف در مدخول ادوات عموم است؟ نخیر، عالم نکره دیگر چه اختلافی در آن هست. کل را بر سر آن در بیاوری می شود شمولی، در نیاوری می شود بدلی.

پس این فرمایش درست نیست.

اما فرق بین عام مجموعی و استغراقی که ایشان گفت ناشی است از اختلاف در کیفیت حکم، یعنی اختلافی نیست بین عام مجموعی و استغراقی مگر در ناحیه حکم.

این یک مبنایی است که محقق عراقی دارد، معتقد است که ما برای حکم واحد لازم نداریم که موضوع را واحد کنیم. این یک مبنایی است. یعنی وقتی شما می گوئید چای وقند بیاور، اصلا در مرحله موضوع، موضوع را واحد نکردید. چای و قند، دو موضوع است. منتهی چون حکم واحد است می شود حکم واحد تعلق بگیرد به دو موضوع، بدون اینکه در رتبه سابقه ما این دو موضوع را یک موضوع ببینیم. این یک مبنایی است. یعنی دو چیز لحاظ می کنید. مثلا می گوئید زید و عمرو باید اکرام شوند. وجوب واحد. زید و عمرو را یک چیز ندید. زید برای خودش یک شخصیتی است و عمرو هم برای خودش یک شخصیتی است. هر دو را جدای از هم می بینید. منتهی یک وجوب اکرام جعل می کنید. محقق عراقی نظرش این است، که می شود دو چیز را جدای از هم ببینیم بدون اینکه لحاظ کنیم اینها واحد اعتباری هستند. یا برای آنها یک حکم واحد جعل کنیم می شود عام مجموعی.

این نظر مخالفینی دارد از جمله مرحوم آقای خوئی وآقای صدر.

آقای خوئی ره فرموده محال است شما یک وجوب داشته باشید بدون اینکه لحاظ کنید تقید اجزاء موضوعش را به همدیگر.

مثلا نماز، وجوب نماز یک وجوب است. تا شما لحاظ نکنید تکبیرة الاحرام باید در کنار رکوع وسجود باشد، حالا در کنار او باشد گاهی شرط هم هست تقدم و تأخر، مثل همین مثال تکبیرة الاحرام و رکوع وسجود، گاهی هم نه، ترتیب معتبر نیست. مثلا در غسل ارتماسی ترتیب معتبر نیست، شما از هر کجای بدنتان در آب ارتماس کردید کافی است. یا در غسل ترتیبی بین طرف راست وطرف چپ ترتیب معتبر نیست. اما غسل جانب ایمن و ایسر باید با هم باشد. تقید کلٌّ منهما بالآخر لحاظ می شود. لابشرط نیست. وقتی شما می خواهی واجب کنی تکبیرة الاحرام را و رکوع را وسجود را، آن تکبیرة الاحرام لحاظ می شود تکبیرة الاحرامی که بعد از او رکوع است. ولذا اول باید لحاظ بکنی تقید کل جزء بسائر الاجزاء را. این جزء در کنار سائر اجزاء باشد. بعد وقتی تقید را در نظر گرفتی می توانی یک امر واحد بکنی، بگوئی بر تو واجب است تکبیرة الاحرام و الرکوع و السجود نامش هم نماز است.

والا معنا ندارد شما تکبیرة الاحرام را لحاظ کنی لابشرط وبدون اشتراطش به انضمام رکوع و سجود. ولی در عین حال وجوبی که عارض می شود بر این تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود یک وجوب باشد. این نمی شود و محال است.

مرحوم آقای صدر هم فرموده: به نظر ما تا شما برای این اجزاء یک وحدت اعتباریه در نظر نگیری، یک وحدتی ولو بگوئی نماز، محال است بدون لحاظ وحدت در این موضوع و این متعلق بتوانی حکم واحد روی اینها جعل کنی.

آنوقت نتیجه این می شود که در عام مجموعی (چون مثال نماز شبیه عام مجموعی است ما مثال می زنیم) باید اول لحاظ وحدت بکنی در موضوع، لحاظ کنی چای آوردنی که همراه با قند آوردن است. الشای المنضم الی الحبة. وقتی اینجور لحاظ کردی بعد می گوئی واجب است. آنوقت گفته اند قبل از اینکه وجوب بیاید من نمی توانم لحاظ کنم انضمام این اجزاء را به هم؟ اصلا وجوب نیاید صد سال نیاید، آیا من نمی توانم لحاظ کنم انضمام اجزاء را به هم؟ انضمام چای را به قند؟ انضمام تکبیرة الاحرام را به رکوع؟ یا انضمام اکرام همه دانشمندان را به یکدیگر؟ انضمام اکرام این دانشمند مقارن با اکرام بقیه دانشمندان، نمی توانم لحاظ کنم؟ قطعا می توانم لحاظ کنم.

ولذا گفته اند عام مجموعی بدون لحاظ حکم قابل لحاظ است کما اینکه عام استغراقی قابل لحاظ است. لحاظ کن اکرم این عالم را لابشرط، می شود عام استغراقی، لحاظش کن این اکرام عالم مقترن به اکرام بقیه علماء، می شود عام مجموعی. ببینیم انشاءالله درست است یا نه.